

نظری تازه به عرفان و تصوف

مجلس هشتم

سؤال و جوابی است بین يك جوینده و يك عارف

سؤال کردم راجع به معجزه و کرامات چه نظری دارید؟

فرمود سؤال مهمی است و ممکن است جواب من طولانی شود. به قدر امکان سعی میکنم آنچه به نظر من میرسد برایت توضیح دهم. من به عنوان يك مسلمان صوفی به معجزه و کرامات اعتقاد دارم ولی مسلماً این ایمان من مورد قبول پیروان مکتب اصالت ماده نیست.

خداوند برای هدایت اقوام جاهل پیغمبرانی برگزید تا او امری را که از راه وحی در میابند ابلاغ نمایند. برای اینکه اقوام جاهل متوجه شوند که این پیغمبر برگزیده مزیتی بر آنها دارد تا بهتر بحرفش گوش دهند خداوند به او قدرت معجزه اعطا فرمود تا در موقع لزوم از آن استفاده نماید.

معجزه کاری است که مطابق اصول و قواعد مقرره طبیعی نباشد. به عبارت دیگر خرق عادت باشد به نظر میآید که معجزات پیغمبران متناسب با اوضاع دوره و طرز فکر اقوام بوده است. مثلاً در دوره ی فراعنه که جادوگری و سحر رواج داشته پیغمبر باید معجزی داشته باشد تا بر جا دو گران چیره شود و به همین جهت معجز موسی (ع) تبدیل عصا به اژدها و دید بیضی بوده است. در ایام حضرت عیسی (ع) شفا دادن مریضان و بینا کردن کوران طرف توجه بود پس معجزا وهم در همین زمینه بوده است. در عهد حضرت محمد (ص) در نظر اعراب دوره ی جاهلیت فصاحت و بلاغت و شعر مقامی ارجمند داشته. پس قرآن که کلام خداست معجزه ی پیغمبر اسلام بوده است. به همین جهت است که قرآن مکرر اعراب را به داو میطلبید که اگر راست میگوئید آیات یا سوره هائی مانند آن بیاورید.

کرامت خرق عادت است که به طور استثنایا از اقطاب و پیران سرمیزند. آنها توانائی کرامت را ندارند که مانند معجزه هر وقت بخواهند بروز دهند بلکه این کرامات بطور نادر آنهم بمقتضای علتی مخصوص بوقوع میپیوندند. پیران حقیقی ادعای کرامات نداشته اند.

این بود به طور خلاصه عقیده ی من راجع به معجزه و کرامت. ولی متأسفانه همانطور که ما عادت داریم که در هر چیز دامبالغه و افراط به پیمائیم چه به انبیا و چه به عرفا معجزات و کراماتی نسبت داده ایم که اصل و مبنای صحیحی نداشته و بیشتر ساخته و پرداخته تخیلات و تمایلات خود ماست و تصور کرده ایم که هر چه موضوع را بزرگتر جلوه دهیم بر اهمیت مقام طرف افزوده ایم. این زیاده رویها موجب بدبینی و انکار بسیاری شده است.

اما از نظر علم مادی آنچه برخلاف قوانین شناخته شده طبیعت باشد خرق عادت است. مثلاً اگر مازرفی را روی میزی بگذاریم مطابق قانون جاذبه آن ظرف بطرف زمین کشیده میشود و هر قدر جرمش زیادتر باشد بر روی میز استوارتر خواهد بود. حال اگر کسی بتواند بدون اعمال قوه خارجی که بر جاذبه بچربد آن ظرف را از روی میز بلند کند خرق عادت کرده است. بدیهی است علمای مادی چنین پدیده‌ای را انکار میکنند. خرق عادت ربطی به معجزه و کرامت ندارد اشخاصی هستند که ادعا دارند کارهایی میکنند که خارق‌العاده است. پس اگر معلوم شود که شخص عادی میتواند خرق عادت کند بطریق اولی یا کینی یا یک ولی میتواند صاحب چنین قدرتی باشد.

کسانی که در اطراف این مسائل مطالعه نموده اند خرق عادت را به چندین قسمت نموده اند که مابطور خلاصه به بعضی از آنها اشاره میکنیم:

اعمال نیروئی غیر معلوم در حرکت دادن اشیاء یا تغییر شکل دادن به آن.

بی‌حس نمودن بدن در مقابل اشیاء برنده و جلوگیری از فوران خون. اعمالی که امروز به اسم **اد اک ماوراء حواس** نامیده میشود. یعنی به مطالبی باوقایعی دست یابیم که حواس خمسه‌ی مادر آن دخالت ندارد. مثل تله پاتی، یعنی از دور به افکار دیگری مطلع شدن، خواندن صفحه‌ای از کتاب از دور، حدس زدن ورقهای بازی بانگاه کردن به پشت آن. دسته‌ای دیگر قدرت فکر انسانی را نوع دیگری طبقه بندی کرده اند که جامع تر میباشد بدین ترتیب: ۱- تأثیر توانائی فکر بر ماده مثل حرکت دادن اشیاء که به آن اشاره کردیم. ۲- تأثیر قوای فکر بر وقایع و دانش لدنی مثل فرا گرفتن لغاتی از زبان خارجی که با آموزش به آن اطلاع نیافته بودیم، یادگیری قانون علمی که از راه آزمایش به آن پی نبرده بودیم. ۳- توانائی فکر در حاضر بودن در نقاط مختلف.

مثلاً آشنائی به شهری در رؤیا یاد در حال مکاشفه. با این تعریف فکر میتواند همه کار بکند. از همه چیز مطلع باشد و همه جا حاضر شود. برای این که ادعا را ثابت کنند میکنند و میگویند کسانی بوده اند که توانسته اند جسمی را به حرکت در آورند (توانائی فکر بر ماده) یاد گرفتن زبانی و یا علمی بی استاد (دانائی به هر چیز) دیدن شهرها و اماکنی در خواب که وقتی به آنجا رفته اند عیناً با خواب مطابق بوده است (حضور در همه جا).

نظیر این قضایا بسیار اتفاق افتاده و شاید هر فردی در طول عمر خود به نوعی از آن برخوردار کرده باشد. ولی طرفداران مکتب مادی آنرا انکار میکنند و آنچه راجع به خواب است آنرا صرفاً یک تصادف میدانند.

در این جامجهورم به حاشیه روم. اگر کلیدی مسائل دینی و فلسفی و اعتقادات به طور یک معادله ریاضی حل شده بود جای انکار باقی نمی ماند و دنیا صاحب یک فلسفه و یک دین

میشود. چون قضایا را بطور قطع و حتم نمی‌شود حل کرد ذوق و میل و طرز فکر و محیط زندگی اشخاص دخالت دارد. آنکه از کودکی در يك محیط مذهبی بار آمده باشد به معتقدات دینی تمایل دارد و به دلائل علمی و فلسفی شک میبرد و آنکه در محیط مکتب مادی تربیت شده به استدلال علمی و تجربی تکیه میکند. فی‌مخته فیلسوف معروف آلمانی خوب گفته است:

هر کس پیرو مکتبی است که به مذاقش جور باشد. پس باید اقرار کرد که هیچ يك از مسائل را با منطق استدلالی نمیتوان حل کرد و منطق عالمی نیز مقامی دارد. پس در مسئله خوارق عادات آنکه متمایل به مسائل ماوراء الطبیعه است آن ادله که بِنفع اوست معتبر می‌شمارد و آنکه پیرو مکتب مادی است به ادله تجربی تکیه میکند و کار به جایی میرسد که برای هر دو طرف همانطور که فرموده پای استدلالی‌ان چو بین بود.

قبلا برایت گفتم که علم مادی هم چندان پروپایه‌ی قرصی ندارد. آنچه را که امروز از بدیهیات میدانند فرخادود به باطل بودن آن اقرار میکنند تا به جایی که علمای امروزه می‌گویند فرضیه‌های علمی مادامی که جواب تجربیات را داد آنرا قبول داریم روزی که به بی‌پایه بودن آن پی بردیم آنرا دور میاندازیم و فکر فرضیه‌ی تازه‌ای میکنیم. يك نکته‌ی دیگر آنکه پدیده‌ها در نظر ما تغییر میکند و منوط به مقیاس مشاهده‌ی ماست. اگر تجزیه و ترکیب شیمیائی بدانیم اشیاء در نظر ماصورت دیگری پیدا میکند. اگر میکروسکوپ نبود فهم ما طور دیگر بود. حالا برایت يك مثالی میزنم که اول یکی از علمای فیزیک سوئیس به آن اشاره کرد. میگوید حقیقت یکی است ولی چون مقیاس مشاهده‌ی ما فرق میکند حقیقت برای ما به صورت پدیده‌های گوناگون درمی‌آید. مثلا اگر مقداری گرد سیاه با همان مقدار گرد سفید خوب به هم مخلوط کنیم و به کسی نشان دهیم او میگوید این گردی خاکستری است. (یعنی به مقیاس مشاهده‌ی عادی) حال اگر این گرد را زیر میکروسکوپ بگذاریم و بزرگ کنیم می‌بینیم مقداری ذرات سفید است که در کنار ذرات سیاه قرار گرفته. پس پدیده‌ی رنگ خاکستری از بین رفته. حال فرض کنیم ما موجودات باشعوری هستیم ولی حجم ما از ذرات گرد کوچک تر است اگر در روی این ذرات راه برویم خواهیم گفت که از روی تخته سنگهای سیاه و سفید عبور کرده‌ایم. بدین طریق می‌بینیم که يك واقعیت بسته به مقیاس مشاهده بدسه پدیده‌ی مختلف در آمده است. در علم هم حکمهایی که میکنیم مربوط به مقیاس مشاهده‌ی ماست. در کهان بی‌انتهای تاقوتی که ما بالتلسکوپ مشاهده کنیم به عده‌ای ستاره‌ها و کهکشان‌ها که در قدرت تلسکوپ ماست پی می‌بریم. وقتی رادیو تلسکوپ اختراع شد از روی صدای امواجی که به ما میرسد فهمیدیم چقدر ستاره‌ها و کهکشان‌ها دیگر بوده که از وجود آن بی‌اطلاع بوده‌ایم. نمک قشیه در اینجاست این اطلاعات که به ما میرسد چه به وسیله نور و چه به وسیله امواج رادیویی راجع به صدها میلیون سالهای قبل است. چه بسا از این ستارگان که خاموش شده‌اند از بین رفته‌اند و چه بسا که تولد شده‌

اند و ما از وجود آن خبر نداریم. مثل این است که به قبرستان کهنه‌ای برویم و قبوری را ببینیم و گمان کنیم مدفونین در آن زنده‌اند. حال آنکه سالهاست مرده‌اند و نوه و نتیجه‌هایی دارند که ما از آنها بی‌خبریم.

دو گروه الهیون و مادیون هر یک با تمصبی بی‌اندازه باهم مخالفند و هیچ طرف حاضر نیست که اقل‌قسمتی از حرفهای طرف دیگر را گوش دهد و قبول کند. میتوان تاحدی از نظر عاطفی حق را بجانب مند ینین داد.

زیرا آنها میگویند مادینی را قبول کرده‌ایم و به احکام آن‌تن در داده‌ایم. در صورتیکه مادیون میگویند ما طرفدار برهان و دلیل و آزمایش و تجربه هستیم ولی اغلب حاضر نیستند که با سعی صدروبی طرفانه به نظرات و حرفهای طرف گوش کنند و از همان اول میگویند گوش ما باین حرفها بدهکار نیست. این رویه از شخصی که خود را اهل علم میدانند مستبعد است. این آقایان علما فراموش کرده‌اند که بسیاری از کشفیات و اختراعات بر حسب تصادف و اتفاق پیش آمده‌نه در نتیجه‌ی آزمایشها و تحقیقات دامنه‌دار. کشف پنسیلین یکی از این تصادفات است.

اگر روزی شخصی به نزد طبیبی برود و بگوید من برای فلان مرض دوائی پیدا کرده‌ام اول سؤال آن پزشك این است که آیا شما طب خوانده‌اید؟ اگر جواب بدهد نه، ظن قوی بر این است که آن دکترا اصلا حاضر نشود به حرف او گوش دهد. این همان بلائی است که به سر پاستور در آوردند. چون او پزشك نبود. تمام جامعه‌ی اطبا مدت‌ها با او از در عناد در آمدند و کارهای او را تخطئه کردند. تاریخ زندگی پاستور خواندنی است.

بسیاری از کشفیات و اختراعات که امروز پیش پا افتاده است اگر دوست سال پیش کسی احتمال آنرا میداد همانطور که امروزه معجزه را انکار میکنند احتمال آن کشفیات را نیز انکار میکردند. اگر به کسی میگفتند همیشه از هزارها کیلومتر صداها و صورتها را در هر شهر و خانه‌ای منتشر ساخت او را دیوانه مینداشتند. ولسی چون امروز با اصول علمی آن که انتشار امواج الکتروماتیکی است آشنا شده‌ایم موضوع دیگر غریب به نظر نمی‌آید. معما چه حل گشت آسان شود. چه بسا معماهای دیگر که حل شود و چه بسا معماهایی که هیچوقت با حواس عادی بشر قابل حل نباشد. شخصی برای مردی که ظاهرا اهل علم بود معجزه‌ای نقل میکرد که سنگی به سخن آمده‌است. شخص عالم گفت چه مزخرف میگوئی؟ مگر نمیدانی برای حرف زدن چه چیزها لازم است؟ تارهای صوتی باید وجود داشته باشد و زبان و لب و دندان هر يك وظیفه‌ی خود را انجام دهند. آنوقت ریه باید هوا بدمد تا صدا و کلمات تشکیل شود. مرد اولی گفت عزیزم من يك صفحه‌ی گرامافون یا يك نوار ضبط صوت برای شما میزنم تمام اصوات و آوازا را برای شما تحویل میدهد آیا تار صوت لب و زبان و دندان و ریه دارد؟ ولی چون چگونگی تغییر امواج صوتی را به امواج الکتروماتیکی میدانیم و میدانیم باز این امواج الکتروماتیکی را می‌شود به امواج صوتی تبدیل کرد مسئله

برایمان غریب نیست. آیا نمیتوانید فرض کنید که در طبیعت راههای دیگری هم باشد که بتواند سنگ یا درخت را به صدا درآورد؟ راجع به قصه‌ی اصحاب کهف شك میکنید. آیا امروز در صد نیستند که بدن انسان را با وسائل علمی منجمد کنند به این امید که صدها سال بعد دوباره آنرا به زندگی برگردانند؟ آیا مرتاضان هندی این قدرت را ندارند که متابولیسزم را در بدن آنقدر پائین بیاورند که چندین روز بدن به غذا محتاج نباشد و با مقدار بسیار قلیلی هوا به زندگی ادامه دهد؟ آیا حیواناتی نیستند که زمستانها به خواب میروند و سوخت و سوز بدنشان بعد اقل تقلیل مییابد؟ آیا خداوند متعال قادر نیست در موارد خاصی و برای مقصود معینی که گاهی علت آن بر ما مجهول است چنین کارهایی انجام دهد؟ آیا در سیر تکامل نباتات و حیوانات تصادفهایی برخلاف معمول طبیعت پیش نمیآید که گیاهی تازه یا حیوانی مخصوص به وجود می‌آید. این واقعه‌ای است که در سیر تکامل به آن **موتاسیون** یا ظهور ناگهانی میگویند؟ حال باشیمی ملکولی و شیمی زیست شناسی و کشفیات تازه در باره **گروموزومها** تا اندازه‌ای بعضی از این علل را توجیه مینمایند و راه تازه‌ای در علم در شرف باز شدن است. در باره **ادراکات ماوراء حواس** در بعضی دانشگاههای آمریکو شوروی متجاوز از سی سال است به تجربیات پرداخته اند و میلیونها تجربه را جمع به **تله پاتی** و شعب آن انجام داده اند و به نتایجی هم رسیده اند.

بدبختانه این تجربیات هم برای استفاده‌های نظامی است و چون اطلاعات کافی در دسترس همگان قرار نمیدهند بعضی از علماء این آزمایشها را بی اساس فرض میکنند. در اینکه بعضی اشخاص در نتیجه‌ی استعداد فطری و ریاضت و تمرین توانسته اند کارهای خارق العاده‌ای انجام دهند شك نیست در ظرف چندین هزار سال بیهوده سخن نمیشود به این درازی باشد متأسفانه بعضی اشخاص که صاحب این قدرتها هستند برای اینکه خود را صاحب قدرت بیشتری جلوه دهند گاهی در عملیات شیدای بکار میبرند و این موجب شك و انکار ارباب پژوهش می‌شود. قصه‌ی يك نفر انگلیسی که چند سال قبل در تلویزیون انگلستان حاضر میشد و اسم اسپهای برنده اسپدوانی چند هفته بعد و عنوان سر مقاله بعضی روزنامه‌ها را يك هفته قبل از انتشار مینوشت و در پاکت سر بسته در حضور تماشاگران تسلیم میکرد و اغلب پیش بینهای او درست درمیآمد مشهور است هم چنین ادعای جوان اسرائیلی که بانگه کردن و گاهی با دستمالیدن چنگال و اشپاه فلزی را خم میکند خیلی سرو صدا کرد. ولی با وجودیکه این نمایشها در یکی از دانشگاههای معروف آمریکا با مراقبت‌های علمی مورد تأیید قرار گرفت باز عده‌ای از علماء بصحت آن شك کردند.

مذاکرات این جلسه‌ی ما طولانی شد و شاید صحبت‌های من هم قدری در هم برهم بود. پس بطور خلاصه میگویم که بعضی اشخاص بواسطه‌ی استعداد مخصوص یا موهبت الهی توأم با